

# مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ( )

( ۱۴ )

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ( ۱۴ )

فاروق ایزدی نیا

نگاهی به لوح مبارک برهان

در آثار مبارکه مکرراً به سبقت رحمت الهی بر جمیع اهل عالم اشاره شده است. خداوند مایل است جمیع ناس به رحمت و رحمانیت او ایمان داشته باشند و خود نیز دیگران را مورد لطف و رحمت خود قرار دهند و بنا به عبارت مشهور "إِرْحَمَ تُرْحَمَ" رحمت واسعة الهیه در میان خلق جریان یابد. اما، گاهی اوقات، اعداء الهی مرتکب اعمالی می‌شوند که سبب خشم الهی شده مجازاتی را برای خلق در نظر می‌گیرد. یکی از مثال‌های بارز آن قحط و غلایی است که بعد از شهادت جناب بدیع در ایران رخ داد و عاقبت با وساطت یکی از احبای مقرب این قحطی به پایان رسید.

قضیه طبق مندرجات تاریخ جناب سمندر از این قرار است که، "در سال 1288 به سبب شهادت حضرت بدیع در ایران قحط و غلا استیلا یافت و جمعی کثیر از گرسنگی به هلاکت رسیدند. این بزرگوار [جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی ایادی امرالله] ترحمًا علی کلّ من الدّاخل و الخارج عریضه به



ORIGINAL

شفاعت به توسط خادم به حضور مبارک معروض داشته رفع بلا و دفع غلا مسئلت می نماید و در جواب لوحی [به امضاء کاتب وحی] نازل می شود:

«و این که در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید، این از وعده الهی بود در الواح. چنانچه در همان سنه که لوح منیع به ید بدیع ارسال در الواح ذکر شدائد و بلایا و قحط آن دیار تصریحاً نازل شده و وعید الهی کل را احاطه نموده چنانچه آیه ای نازل که مضمون آن این است: اگر نظر به ملاحظه احباب نبود کل هلاک می شدند. ولکن بعد از وصول مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعای آن جناب را معروض داشتم. فرمودند شفاعت ایشان قبول شد. سوف یرون أنفسهم فی رخاء مبین. و بعد فرمودند، ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تو می دانی که آن مظلوم به کتابی فرستاده شد که ابدأً از برای نفسی در آن عذری باقی نمانده و اصل امر به کمال تصریح ظاهر شده. مع ذلک ورد علیه ما ورد.» (تاریخ سمندر، ص 234)

بعد از شهادت نورین نیرین در اصفهان، دیگر بار برق خشم و غضب الهی درخشیدن گرفت و در لوحی به نام لوح برهان انعکاس یافت. بخشی از این لوح مبارک در دو قسمت در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ملقب به ابن ذئب، نقل شده است تا سبب عبرت مخاطب لوح اخیر باشد. لوح برهان در آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی، ص 151 به بعد؛ مجموعه الواح مبارک که طبع مصر، ص 53 به بعد، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص 125 به بعد؛ رحیق مختوم، ج 2، ص 399 به بعد؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص 13 به بعد؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 47، ص 127 به بعد؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 97، ص 72 به بعد؛ نورین نیرین، ص 245 به بعد درج شده است.

### تاریخ و محل نزول و مخاطبان

زمانی که شهادت نورین نیرین در اصفهان رخ داد، حضرت بهاء الله در عکا بودند. لذا، در عکا از قلم مبارک عرّ نزول یافت. تاریخ نزول آن را جناب اشراق خاوری (گنج شایگان، ص 145) 1297 قمری ذکر کرده اند. مخاطبان این لوح مبارک دو تن از ملایان اصفهان هستند. یکی میر محمد حسین امام جمعه و دیگری شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است.

قضیه از این قرار است که بعد از وفات میر محمد حسن سلطان العلماء امام جمعه، که میزبان حضرت ربّ اعلی بود، برادرش به امامت جمعه اصفهان منصوب شد. او از دو برادر اصفهانی، یعنی جناب آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین خواست که همانند پدرشان آقا میرزا ابراهیم که ناظر امور مالی سلطان العلماء

بود، به امور مالی او رسیدگی کنند. مدتی این دو برادر به این امور پرداختند و املاک برای او خریدند تا آن که به اندیشه محاسبه ارقام افتادند و متوجه شدند مبلغ هجده هزار تومان از امام جمعه طلب دارند. موقعی که صورت حساب به او دادند ابدأ او را خوش نیامد و در نتیجه به شیخ محمدباقر مجتهد مراجعه کرد و او را با خود همدست کرد و چون نیاز به حامی داشتند مسعود میرزا ظلّ السلطان، فرمانفرمای اصفهان و دیگر نقاط اطراف، را با خود همراه و هم‌رأی ساختند. با اقداماتی که انجام دادند سه برادر را دستگیر کرده محبوس ساختند. خبر به ناصرالدین شاه رسید. دستور اکید داد که زندانیان را صدمه نزنند و به طهران بفرستند.

در این میان ظلّ السلطان به دفاتر تجاری این دو برادر رسیدگی کرد و دریافت که امام جمعه به آنها مقروض است و به این علت کمر همت به قتل آنها بسته است. او قصد داشت دو برادر را به طهران بفرستد که امام جمعه متوجه قضیه شد و مردم را تحریک کرد که دکان‌ها را بستند و به خیابانها ریختند. البته برادر کوچک‌ترشان، اسمعیل، را آزاد کردند که پول برای حاکم فراهم آورد. او پول و لباس فراهم آورد ولی دیگر نزد حاکم باز نگشت.

ظلّ السلطان که از خشم شاه هراس داشت، اقدام به اجرای فتوای قتل دو برادر نمود و در نتیجه شیخ محمدتقی اصفهانی، معروف به نجفی، که پسر شیخ محمدباقر بود، آستین بالا زد و در جمع مردم فریاد کشید که من خودم برای ریختن خون آنان حاضرم. به هر حال، آن دو مظلوم را سر بریدند و امام جمعه و شیخ اجازه دفن اجساد را نمی‌دادند. تا بالاخره حاکم امر به تدفین داد. با این حال، امام جمعه و شیخ به جمعی از طلاب دستور دادند آن دو جسد را طناب به پای ببندند و کشان کشان به خرابه‌ای برده دیوار بر آنها خراب کنند. بعداً، یکی از نفوس سلیمه به نام آقا محمدباقر مدرس، پدرزن ظلّ السلطان، که از ابتدا هم سعی داشت جان آنها را نجات دهد از حاکم اجازه گرفته اجساد را برده با احترام دفن کرد. جناب آقا میرزا محمدحسین محبوب‌الشهداء در حین شهادت چهل و پنج ساله بودند و جناب آقا میرزا محمدحسن سلطان‌الشهداء چهل و سه سال داشتند.

یکی از احبای قدیم اصفهان اجساد را دیده بوده و توضیح داده که، "من در روز شهادت آن دو بزرگوار در معرکه مزبور حاضر بودم و به چشم خود دیدم که جسد سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء برهنه و عریان روی خاک افتاده و فقط ساتر مختصری بود و پهلوهای آن دو شهید سعید از ضرب لگد معاندین که با نعل کفش‌های سنگین خود بر آن دو شیفته الهی وارد می‌ساختند کبود شده بود." (نورین نیرین، ص 103)

جميع اموال این دو برادر به غارت رفت و آنچه که باقی ماند تخریب شد. حتی ظرفی نماند که به اطفال با آن آب بدهند. خانواده هیچ نداشتند که رفع گرسنگی نمایند و کسبه هم هیچ چیز به آنها نمی فروختند.

نکته جالبی را جناب ابوالفضائل درباره شهادت این دو نفس مقدس مرقوم داشته اند:

"محمدتقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه 1296 هجری حادثه شهادت نورین نیرین، الحسن و الحسين قدس الله تربتهما، وقوع یافت، بعد از ظهر یوم 23 شهر ربیع الأول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت به جلفا، که مسکن نصاری است رفتم و عموم اهالی را از این حادثه کبری غمگین و محزون یافتم. در این اثناء فتاتی [دختری] از اجانب از من پرسید که، «سبب قتل این دو سید جلیل چه بود؟» گفتم، «به سبب این که از طائفه بایه بودند.» گفتم، «دائم بای بودند؛ فائده قتل ایشان چه بود. نه از ذریه پیغمبر شما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند؟» گفتم، «قتل ایشان را علمای ما موجب ثواب می دانند و مایه تقرب حضرت رب الارباب می شمردند.» چون این عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من نظر نمود و گفت، «ویل لکم یا ایها الأمة العجیبه. اگر قتل ذریه نبویه از حسنات شماست، پس سیئات شما چه باشد؟» این بگفت و روی برتافت و در غایت سرعت به جانب منزل خود شتافت." (فرائد، ص 726-727)

### عاقبت حال معاندین

جمال مبارک عاقبت حال معاندین را پیش بینی فرمودند. خطاب به جناب زین المقربین فرمودند، "آنچه در ارض از اموال به غارت بردند و از هر قطره خونی که در آن ارض به غیر حق چکیده خلق لائحی از ارض رفته و می رود ... حق را نوم اخذ نکرده و نمی کند. بیدار و آگاه است. البته ظالمین به ثمرات اعمال خود معذب خواهند شد." (نورین نیرین، ص 103)

جمال مبارک در لوح جناب زین المقربین می فرمایند، "از ظهور یک عمل رقصا، عبیدالله ثانی ظاهر شد و ارتکاب نمود آنچه را که عبیدالله اول ارتکاب نمود." (نورین نیرین، ص 103 / توضیح آن که عبیدالله اول ابن زیاد بود که امام حسین را در صحرای کربلا به فرمان او به شهادت رساندند.) عبیدالله ثانی، اگرچه جناب اشراق خاوری مرقوم داشته اند لقبی است که جمال مبارک به امام جمعه اصفهان داده اند، اما از سایر الواح معلوم می شود که ظهور شخصی یاغی در ارومیه به نام عبیدالله و کشتاری که او کرد سبب شد این لقب به او داده شود و حتی ظهور او را ناشی از ظلمی بدانند که شیخ محمدباقر و میرمحمدحسین امام جمعه مرتکب شدند.

عبدالله ثانی کرد بود و در ارومیه طغیان کرد و جمعی کثیر را به قتل رساند از جمله گروهی از احبای الهی نیز به شهادت رسیدند. جمال مبارک در لوحی می‌فرماید، "نفوس مقدّسه مطمئنّه راضیه مرضیه آنچه بر ایشان وارد شود فی سبیل الله بوده و خواهد بود. اگر شهید شوند ارواحشان به رفیق اعلی صعود نماید و در فردوس اعلی مقرّ یابند... ولیکن نفوس ظالمه به شراره غضب عبدالله ثانی مبتلا و بعد از خروج روح به عذابی که صدهزار بار از عذاب دنیا اشدّ و اعظم است معذب شده و خواهند شد." (مائده آسمانی، ج 8، ص 103)

جمال مبارک درباره ارتباط طغیان عبدالله کرد و ظلمی که در اصفهان بر احبّاء روا شد چنین می‌فرماید، "طوبی لمن یدکرّ الصّاد و ما وردّ فیها. عالم را احزان و بلایا احاطه نموده. آنچه ذکر شد البتّه واقع خواهد شد. در عبدالله ثانی ملاحظه کنید. انه سیئه من سیئات الذّنب و الرّقشاء. چه مقدار از بلاد و نفوس که از شعله نار نفسش سوختند و مفقود گشتند. اگر عباد به انابه و رجوع فائز شوند بیرون ما لا رأت عین و العاقبة للمتّقین." (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 284)

در لوح دیگر مذکور، "در ارض صاد ملاحظه فرمایید. مع آن که از اول ظهور جمال قدم جمیع را از نزاع و فساد و جدال منع فرمودند و این فقره را جمیع مطلقند معذک به آن دو مظلوم، مع آن که مال احدی را نبردند و ظلم و ستمی از ایشان نسبت به نفسی ظاهر نشد بلکه مطالع شفقت و مرحمت و عنایت بودند، وارد آوردند آنچه قلم و لسان از ذکرش عاجز است. این اعمال شنیعه سبب و علت ظهور طاغی باغی عبدالله ثانی شده و می‌شود. چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر به دولت و رعیت وارد شد." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 130-131)

ظلّ السلطان که یا از خوف تحریک مردم توسط شیخ و امام جمعه، یا به طمع اموالی که از شهادت نورین نیرین نصیبش می‌شد، در این جنایت سهیم گشت، در سال 1324 که محمدعلی شاه به سلطنت رسید، از حکومت اصفهان معزول شد و با فرزندانش به اروپا رفت. در اروپا با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد. مرکز میثاق درباره او و جنایتی که در اصفهان اتفاق افتاد می‌فرماید:

"ظلّ السلطان از برای من در پاریس گفت می‌خواهم یک مسأله تفصیلش را به شما بگویم. خواهش دارم این حکایت را گوش بدهید. گفتم بگو چه عیب دارد. گفت قضیه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء را می‌خواهم تفصیلش را برای شما ذکر کنم قسم خورد که این کار را پدرم کرد این نگاه از من سر نزد و این عصیان بر گردن پدر من است. به من نوشت حضرات را بیاور بکش من نوشتم که حضرات یعنی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از اشخاص عادی نیستند که من آنها را بیاورم بکشم از

نفوس معتبر و محترم این شهرند از کشتن اینها اهالی اصفهان خیلی جزع و فرع خواهند نمود مصلحت دولت نیست که اینها را بکشد جواب ثانی رسید که باید حکماً اینها را بکشی جواب نوشتم که این مسئله بسیار مشکل است اگر امر می فرمائید اینها را بیاورم توبه بدهم اینها از ساداتند از سلاله پیغمبر هستند از سادات صحیح النسب اند. امر سیم آمد که بدون مراجعه، به وصول این امر، فوراً اینها را بیاور و بکش من اول اشخاصی فرستادم نزد حضرات که اینها را نصیحت بکنید که امر چنین است من مجبورم دیگر چاره نیست جز آن که شماها تبری بکنید من علما را جمع می کنم و شما را در مجلسی حاضر می نمایم آنجا تبری بکنید این وسیله می شود که من شما را از این ورطه خلاص نمایم قبول نکردند مجبور شدم آنها را به حبس بیاورم بعد در حبس نفوس متعدده ای را محرمانه نزد آنها فرستادم تا نصیحت کنند و به آنها بگویند که این حکم پادشاهی است نمی شود از آن صرف نظر کرد شما بیائید تبری کنید از این مسئله بگذرید و الا شاه بابا ابداً قبول نمی کند. آنها قبول نکردند بعد خودم آنها را در شب خواستم و گفتم آقا سید حسن و آقا سید حسین این مسئله خیلی عظیم شده است شاه بابا نهایت اصرار در قتل شما دارد وسیله دیگر از برای من در دست نمانده است مگر آن که بگویم شما تبری کرده اید و الا اگر من نکشم شاه بابا مسئول می داند من نمی گویم که بد بگوئید همین قدر بگوئید که ما بهائی نیستیم دیگر من باقیش را درست می کنم گفتند ممکن نیست ما بهائی هستیم یا بهاء الابهی. گفتم آقا میرزا حسین می کشند؛ گوش ندادند گفتند یا بهاء الابهی. آنچه لازم بود من کردم ابداً قبول نکردند شاه هم با نهایت اصرار قتل آنها را می طلبید دیدم اگر من نکم شاه بابا مرا می کشد. این حکایتی است که ظل السلطان برای من می گفت. می گفت که آنچه من کردم که همین قدر بگوئید ما بهائی نیستیم آنها قبول نکردند بل گفتند یا بهاء الابهی یا بهاء الابهی." (رحیق مختوم، ج 1، ص 640-642)

ظل السلطان مورد غضب پدرش قرار گرفت و دائره فرمانروایی اش به اصفهان محدود شد. حضرت بهاء الله در تاریخ 9 جمادی الاول 1309 درباره او می فرمایند، "عجب در آن است که پادشاه ایران الی حین آگاه نشده بر عنایت و صبر و حلم ربانی. از حق بطلبید سلطان را آگاه نماید. دشمن حقیقی او پسرش ظل السلطان است. کل می دانند سیاح را به سجن اعظم فرستاد مخصوص از برای ظهور فساد اکبر و چون منع شد بر عناد قیام نمود و پادشاه هم اوهمات و مفتریات او را قبول کرد و مدن و دیار الهی را به ذنب اعظم دنیا وا گذارد. در جمیع دنیا در شقاوت و نفاق مثل و شبیه نداشته و ندارد. چندی قبل به این کلمه علیا نطق نمودیم انه شرب من دم الأولیاء ما لاتعاده الدجلة و لا الفرات و لا الجیحون و لا السیحون..." (مائده آسمانی، ج 4، ص 156)

حضرت ولی امرالله درباره عاقبت سوء ظلّ السلطان می فرمایند، "شاهزاده جبار و ستمکار، مسعود میرزا ظلّ السلطان که ارشد ابناء ناصرالدین شاه بود و به دو نهمس از قلمرو فرمانروایی پدرش حکومت داشت و از قلم حضرت بهاءالله به شجره بحیم ملقب شده بود آخر کار به وبال و نکبت گرفتار گشت، دائره فرمانرواییش محدود به اصفهان گردید؛ از جمیع احترام و بزرگواری و جاه جلال خود برکنار و مهجور گشت." (ترجمه از گاد پاسز بای، ص 232 / نورین نیرین، ص 231)

حضرت ولی امرالله در ذکر عاقبت حال میرمحمدحسین امام جمعه می فرمایند، "میرمحمدحسین ملقب به رقشا که جمال قدم او را از ظالم ارض طف بی رحم تر و شریرتر نامیده اند در همان ایام از اصفهان تبعید و نفی گردید و از قریه ای به قریه ای پناه می جست و ناگهان به مرضی گرفتار شد که بدنش بوی عفنی داشت و رائحه کریه اش به درجه ای بود که زن و دخترش نیز به او نزدیک نمی شدند با این حال زار ببرد و هیچ کس از اهل محل جرئت نکرد او را به خاک بسپارد. عاقبت به واسطه چند نفر حمال مدفون گردید." (گاد پاسز بای، ص 232-233 / نورین نیرین، ص 237)

جناب حاجی میرزا حیدرعلی راجع به امام جمعه اصفهان مرقوم داشته اند: "بعد از شهادت حضرت سلطان الشهداء روحی لرشات دمه و دم اخیه الفدا که به واسطه اموال و ثروت آن شهیدین فی سبیل الله جزای ظلم، امام جمعه را کور کرد و کر کرد و با حضرت والا ظلّ السلطان مخالفت نمود و خالق را بر حکومت شورانید روز چهلم شهادت آن شهیدین مظلومین بود که امام جمعه را حضرت والا از اصفهان مجبوراً محبوساً حرکت داد... و به این واسطه خدام امام جمعه و مفسدین اطرافش متواری شدند." (بهجت الصدور، طبع آلمان، ص 193) سال وفاتش 1298 است.

حضرت بهاءالله درباره عاقبت او فرموده اند، "قَدْ أَشْتَعَلَتْ نَارُ الظُّلْمِ فِي أَرْضِ الصَّادِ بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيَادِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، إِنَّ الرِّقْشَاءَ لَدَغَتْ آلَ الرَّسُولِ وَ نَهَبَتْ أَمْوَالَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ لهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ، قَدْ أَخَذْنَا بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِنَا وَ جَعَلْنَاهَا عِبْرَةً لِلنَّاطِرِينَ." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 172 / مضمون: در اصفهان به علت آنچه که کفار مرتکب شدند، آتش ظلم شراره کشید. رقشاه خاندان رسول را گزید و اموالشان را غارت کرد. خداوند علیم و خبیر است. او را به قدرتی از سوی خود اخذ کردیم و عبرت برای ناظران قرار دادیم.)

رفیق او شیخ محمدباقر که علاوه بر جنایت اصفهان، فتوای قتل جناب عبدالمجید نیشابوری، ملقب به ابابدیع را نیز در کارنامه اعمال خود دارد، دو سال بعد از وفات امام جمعه، مجبور به ترک اصفهان و

عزیمت به عتبات شد. در عتبات در گنمای بمرد. حضرت ولی امرالله درباره او فرموده‌اند، "شیخ محمدباقر که حضرت بهاءالله در لوح برهان او را ذئب نامیده‌اند و نیز او را به جمله "مَثْلُکَ کَمَثَلِ بَقِیَّةِ الشَّمْسِ عَلٰی رُؤْسِ الْجِبَالِ" مخاطب داشته‌اند در نهایت بدبختی و مسکنت و ندامت و پشیمانی جان داد." (گاد پاسزبای، ص 232 / نورین نیرین، ص 236)

### مضمون لوح مبارک

ابتدای لوح مبارک با عبارت "قد أحاطت أریاحُ البغضاء سفینة البطحاء بما أکتسبت أیدی الظالمین." شروع می‌شود که اشاره به سید و اولاد رسول بودن سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دارد که در طول لوح به نوع دیگر به این نسبت با حضرت رسول اشاره دارند. مثلاً می‌فرمایند، "قد قَطَعَتْ بَضْعَةَ الرَّسُولِ وَظَنَنْتَ أَنَّکَ نَصَرْتَ دینَ اللَّهِ. کَذَلِکَ سَوَّلْتَ لَکَ نَفْسُکَ وَأَنْتَ مِنَ الْغَافِلِینَ." (مضمون: گوشت تن رسول الهی را قطع کردی و تصور کردی که به نصرت دین الهی برخاستی. نفست تو را فریب داد و تو غافل هستی.) در جای دیگر می‌فرمایند، "قد ذابَ کَبِدُ البتولِ مِنَ ظلمِکَ وَ نَاحَ أَهْلِ الْفردوسِ فی مَقَامِ کریم." (مضمون: جگر حضرت فاطمه از ظلم تو ذوب شد و اهل فردوس در عالم بالا نالیدند.)

حضرت بهاءالله خطاب به شیخ تأکید دارند که نه کینه‌ای نسبت به او دارند و نه به هیچ کس دیگری از بندگان. زیرا عالم حقیقی تو و امثال تو را در جهل آشکار می‌بیند. اگر تو می‌دانستی که چه عملی مرتکب شده‌ای خودت را در آتش می‌انداختی یا به کوهها پناه می‌بردی و آنقدر می‌گریستی تا به جایگاهی که برایت تدارک دیده شده راجع شوی.

از او طلب انصاف می‌فرمایند که در نگاهی به گذشته بگویند که علمای یهود به چه برهانی علیه حضرت مسیح فتوا دادند یا علمای فریسی و بت‌پرستان به چه دلیل حضرت رسول را انکار کردند در حالی که کتاب ایشان فارق بین حق و باطل بود و عدالتی را آورد که ظلمات ارض از نور آن زائل گشت. در اینجا می‌فرمایند تو به همان دلائلی تشبث جُستی که علمای جاهلیه در آن عصر دستاویز ساختند.

از او سؤال می‌فرمایند که وقتی ایشان را ندیده و با آن حضرت معاشرت نکرده و انس و الفتی نداشته چرا مردمان را به سب و لعن جمال قدم امر کرده است. آیا مولایش امر کرده یا هوای نفسش او را وادار نموده است. حتی به او ثابت می‌فرمایند که حکم قرآن را زیر پا گذاشته است. زیرا به کسانی که خدای را می‌پرستند و به حقانیت حضرت رسول و قرآن کریم اذعان دارند، نسبت کفر و گمراهی داده است.



بعد می‌فرمایند تو جاهلی؛ زیرا عالم کسی است که به ظهور من اعتراف نماید و از دریای علم من بنوشد و در آسمان محبت من پرواز کند و غیر مرا نگار بگذارد و آنچه که از ملکوت بیانم نازل شده بگیرد. چنین فردی "بمنزلة البصر للبشر و روح الحيوان لجسد الإمكان." بعد تأکید دارند که اهل سراپرده‌های عظمت و کسانی که از باده حیرت به اسم جمال قدم نوشیده‌اند و اهل ملاً اعلی به چنین عالمی درود می‌فرستند. بعد می‌فرمایند که ای باقر اگر تو چنین عالمی هستی دلیل بیاور و برهانی نشان بده و الا زمام نفس خود را بکش سپس به سوی مولایت رجوع کن تا مگر گاهانت را بپخشد. گاهانی که برگهای سدره منتهی را سوزاند و چشم عارفان را گریانید.

جالب است که او را به جمیع منکرین ادوار قبل تشبیه می‌فرمایند، "بک انشق ستر الربوبية و غرقت السفينة و عُقرت الناقة و ناح الروح في مقام رفيع." (اشاره به غرق کردن سفینه امرالله و پی کردن ناقه صالح و نالیدن حضرت مسیح در اعلی‌علین است)

بعد تأکید دارند که علیرغم ظلمی که مرتکب شده، جمال قدم به ندای بلند اهل عالم را به سوی سدره‌المنتهی و افق اعلی دعوت می‌فرمایند. خوشا به حال کسی که آیت کبرا را ببیند و گوشه‌ای که ندای شیرینش را بشنود و وای بر نگاهکاری که روی برگرداند. جمال قدم صراحة می‌فرمایند تو برای عرفان سدره انسانی و خدمت به آن آفریده شدی ولی چون نیک بنگری آثار شمشیرت را بر شاخ و برگ آن مشاهده می‌کنی.

در اینجا می‌فرمایند، آیا گمان بردی که ما از ظلم تو می‌ترسیم. پس بدان که از اولین روزی که صریر قلم اعلی بلند شد ارواحمان و اجسادمان و فرزندانمان و اموالمان را در راه خداوند انفاق کردیم و افتخار هم می‌کنیم. هر قدر بلا بیشتر شد محبت اهل بهاء بیشتر شد. آنچه که در قرآن نازل شده، یعنی فتمنوا الموت إن كنتم صادقين، گواهی است صادق بر آنها. آیا کسی که خود را پشت پرده‌ها نهان می‌سازد بهتر است یا کسی که جانش را در راه خدا انفاق می‌کند؟ زیرا محبت رحمن به شأنی آنها را اخذ کرده که نه توپ‌های عالم آنها را منع کرده و نه شمشیرهای امم از توجه به بحر عطای پروردگارشان باز داشته است.

در اینجا جمال مبارک او را دعوت می‌کنند که به حضور مبارک برود و اسرار آنچه را که حضرت موسی از سدره مشتعل در کوه طور شنید بشنود. او را ملامت می‌فرمایند که آیا ریاست او را غره ساخته است و امر می‌فرمایند که لوح رئیس، خطاب به عالی‌پاشا صدر اعظم عثمانی، را که سبب مسجونیت هیکل اطهر شده بخواند تا پی ببرد به آنچه که نزد جمال اهی است. به او می‌فرمایند که باید

کتاب ایقان و لوح خطاب به ملک پاریس را بخواند تا سرنوشت امثال خود در ادوار قبل را بداند و نیز یقین کند که حضرت بهاءالله قصد فساد بعد از اصلاح ارض را ندارند بلکه خالصاً لوجه الله بندگان را متذکر می‌دارند. هر کس خواست اقبال کند و هر کس هم نخواست اعراض نماید.

خطاب به علما می‌فرماید که امروز هیچ چیز آنها را نفعی نمی‌بخشد و هیچ اسمی سودی ندارد مگر آن که به اسم جمال قدم که خداوند مظهر امر و مطلع اسماء حسناى خود برای مردمان قرار داده توجه نمایند. تأکید دارند که علوم و فنون و زخارف و عزت ظاهره آنها را بی‌نیاز نسازد. باید همه را رها کنند و به کلمه‌ی علیا که در آثار الهی تفصیل یافته توجه نمایند.

در بیانی ظریف شیخ را "فرعون" لقب می‌دهند: "یا باقر انظر ثم اذکر ما نطق به مؤمن آک من قبل أقتلون رجلاً أن يقول ربی الله و قد جائکم بالبینات من ربکم..." که داستان مؤمن آل فرعون در دربار فرعون است که وقتی می‌خواستند حضرت موسی را به قتل برسانند گفت، آیا می‌کشید کسی را که می‌گوید خدای یکتا پروردگار من است و آیات بینات از سوی پروردگارتان آورده است. اگر کاذب باشد نتیجه فعلش به خودش بر می‌گردد و اگر صادق باشد آنچه را که وعید می‌دهد نصیب شما خواهد شد.

سلطان ایران نیز در اینجا زیر سؤال می‌رود. زیرا می‌فرماید آیا سلطان از این عمل تو اطلاع یافت و چشم‌پوشی کرد یا به علت پارس کردن گروهی از گرگانی که صراط مستقیم الهی را رها کرده و بدون هیچ دلیل و برهانی در راه تو قدم گذاشته‌اند، دچار هراس شد؟ ما شنیده بودیم که بلاد ایران به طراز عدل مزین شده ولی وقتی تحقیق کردیم آن را مطلع ظلم و مشرق ستم یافتیم. عدل را مشاهده می‌کنیم که زیر چنگال ظلم گرفتار آمده است. از خداوند می‌خواهیم آن را خلاصی بخشد.

در اینجا احبای الهی را نیز دعوت به رعایت حکمت می‌فرماید البته بعد از آن که آنها را انذار می‌کنند که کسی به علت آنچه که بر امرالله وارد می‌شود به کسی اعتراض نکند: "یا احباءالله اشربوا من عین الحکمة و سیروا فی ریاض الحکمة و طیروا فی هواء الحکمة و تکلموا بالحکمة و البیان. کذلک یأمرکم ربکم العزیز العلام."

کلام زیبای جمال مبارک در تشبیه او به بقایای آفتاب سر کوه عزّ نزول می‌یابد و او را منع می‌کنند که مبدا به عزّت و اقتدارش اطمینان یابد: "یا باقر، لاتطمئن بعزک و اقتدارک مثلك کمثل بقية اثر الشمس علی رؤس الجبال سوف یدرکه الزوال من لدی الله الغنی المتعال. قد أخذ عزک و عزّ

امثالک." (ای باقر به عزّت و اقتدارت اطمینان نداشته باش. مثال تو مانند بقایای اثر آفتاب روی کوه است. به زودی به اراده الهی زائل خواهد شد. عزّت از تو و امثال تو اخذ شده است.)

در اینجا دیگر بار علما را محلّ شماتت قرار داده می‌فرمایند به علّت کارهای شما حضرت رسول نالید و حضرت فاطمه فریاد کشید؛ دیار ویران شد و ظلمت جمیع نقاط را فرا گرفت. ای گروه علما شأن ملّت به علّت وجود شما به انحطاط کشیده شد. هر زمان فردی که دارای بینش و قوه تشخیص بود خواست کاری کند که شأن اسلام فزونی یابد وضوهای شما بلند شد و او را از آنچه که اراده کرده بود منع کردید.

بعد، جمال قدم امام جمعه اصفهان را مخاطب قرار می‌دهند و می‌فرمایند که به علّت ظلمی که مرتکب شده ارکان اولیاء الهی مرتعش شده و جمیع اشیاء نالان شده‌اند. حضرت فاطمه از ظلمت فغان فرمود. او که سید بود، سیادتش زیر سؤال می‌رود چه که می‌فرمایند، "گن بردی که از خاندان رسالت هستی. نفست تو را فریب داده است. انصاف بده به چه جرمی فرزندان رسول را گزیدی و اموالشان را غارت کردی. آیا به کسی که تو را آفریده کافر شده‌ای؟ با ابناء رسول کاری کردی که نه قوم عاد با حضرت هود کردند و نه قوم ثمود با حضرت صالح نمودند و نه یهود با حضرت مسیح کردند.

وعید حضرت بهاء الله در اینجا شروع می‌شود که، "سوف تأخذک نجات العذاب كما أخذ قوماً قبلک إنتظر یا ایها المشرک بالله مالک الغیب و الشهود." بعد صفات این یوم مبارک را برمی‌شمارند و تأکید دارند که به علّت کاری که او کرده حدیث ذبح تکرار شده و ذبیح به مقرر فدا توجه کرده بدون آن که مانند ذبیح اول زنده برگردد. او را "مبغوض العنود" می‌نامند و می‌پرسند که آیا گن بردی شأن امر الهی با شهادت تنزل یابد. او و پیروانش محلّ شماتت واقع می‌شوند چه که می‌فرمایند، وای بر تو ای مشرک بالله و کسانی که تو را بدون هیچ دلیل و برهان آشکاری امام خود گرفتند.

اواخر لوح مبارک می‌فرمایند به علّت جلوس هیكل ظلم بر تخت کینه و دشمنی، خورشید عدالت غیبت اختیار کرده است، فرزندان رسول کشته شدند و اموالشان غارت شد، ولی مردمان نمی‌فهمند. بعد می‌پرسند که به زعم تو اموال کافر بودند یا صاحبشان که تو اموال را از بین بردی و غارت کردی. ظلم را در پیش گرفتی و انصاف را رها ساختی و این عمل تو سبب نوحه اشیاء شد. بزرگان را کشتی و خردسالان را غارت کردی. آیا تصور می‌کنی آنچه را که به ظلم جمع کردی می‌توانی استفاده کنی. خیر قسم به جانم. برای خاموش کردن نور الهی قیام کردی در حالی که به زودی نور خودت خاموشی گیرد. شئون عالم خدا را عاجز نکند زیرا یفعل ما یشاء است و یحکم ما یرید.

در کتاب ایقان جمال مبارک اشارتی دارند که در این ظهور جمعی از علمای راشدین و فضیلائی کاملین به امر مبارک حضرت ربّ اعلیٰ قیام کردند. بعضی اسامی را ذکر فرموده‌اند که اشارتی گذرا به آنها می‌شود:

1- جناب ملا حسین بشروی: ایشان مشهورتر از آن هستند که نیازی به ذکر باشد. اما، عبارتی راجع به ایشان نقل شده که "لواه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته." (مضمون: اگر او نبود خداوند بر عرش رحمانیتش نمی‌نشست و بر کرسی صمدانیت مستقر نمی‌شد.) در واقع به بیان حضرت ربّ اعلیٰ "شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود. هر وقت که ببیند استعداد ظهور را در مرایای افتدّه مسّحین، می‌شناساند خود را به کلّ به اذن الله عزّ و جلّ." (بیان فارسی، باب دهم از واحد هفتم) لذا درباره حضرت باب‌الباب فرمودند، "چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد." (بیان فارسی، باب هفتم از واحد ششم) بنابراین، در کلّ عالم تنها نفسی که آمادگی استماع کلام مظهر ظهور الهی را داشت ایشان بودند.

2- جناب آقا سید یحیی. مقصود جناب یحیی دارابی ملقب به وحید اکبر است که نحوه ایمان آوردن ایشان شهرت دارد. حضرت اعلیٰ توقیعی را که در جواب ملا باقر حرف حیّ راجع به من ینظهره الله نازل شده بود برای ایشان هم فرستادند و در آن فرمودند که اگر بدانم که به من ینظهره الله ایمان نیاوری، نام تو را از مؤمنین به خود حذف کنم و اگر یکی از مسیحیان که به من ایمان ندارد به حضرتش ایمان آورد، او را در زمره مؤمنین به خود قله‌داد می‌کنم. اما، جناب وحید با چنان عظمتی ظاهر شد که نامش مخدّ گشت و شرح استقامتش در مدینه الصّبر ثبت شد.

3- ملا محمد علی زنجانی مشهور به حجّت که در واقعه زنجان نهایت درجه استقامت را از خود نشان داد. جالب است که وقتی فرستاده او از شیراز بازگشت تا نتیجه تحقیقاتش را بیان کند و فقراتی از آثار حضرت اعلیٰ را به حضور استادش داد، جناب حجّت با زیارت آثار مبارک که بلافاصله کلاس درس را تعطیل کرد و فرمود طلب العلم عند حصول المعلوم مذموم و ایمان خود را اعلام کرد.

4- ملا علی بسطامی که دومین مؤمن به حضرت اعلیٰ و اولین شهید راه ایشان محسوب است برای تبلیغ شیخ محمد حسن نجفی به عتبات رفت و مورد بی‌مهری علمای سنی و شیعه قرار گرفت و در نتیجه او را

دستگیر کردند و در کارگاه‌های کشتی‌سازی استانبول به بیگاری واداشتند و زمانی که حکم آزادی او ابلاغ شد، جسدش را از کارگاه خارج می‌کردند.

5- ملا سعید بارفروشی از اصحاب قلعه بود. وقتی مظلومیت جناب قدّوس را مشاهده کرد و می‌دانست ایشان عادت به صرف چای دارند همراه با ملا یوسف خوبی و سه نفر دیگر از اصحاب پنهانی از قلعه خارج شدند ولی راه را گم کردند و به دست اعدا افتادند. آنها را به ساری فرستادند و فتوای قتل آنها صادر شد. لباس‌های مسخره به تن آنها کرده وارد میدان نموده و در میان شور و شعف و لعن و طعن اعداء هر پنج نفر به شهادت رسیدند.

6- ملا نعمه‌الله مازندرانی از علمای مخلص بود. پس از ایمان به امر بدیع به نصرت امر برخاست و در قلعه طبرسی جزو اصحاب جناب قدّوس بود. پس از خاتمه قلعه و شهادت جمعی از اصحاب، میرزا محمد باقر هراتی سردار اصحاب قلعه طبرسی و محمدحسین بهنمیری و ملا نعمت‌الله را اسیر کرده به آمل بردند و در آن شهر همه را به شهادت رساندند.

7- ملا یوسف اردبیلی از علمای معروف و واعظ مشهور و از جمله شاگردان جناب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود. جناب سید کاظم رشتی نهایت درجه اطمینان و عنایت را به او داشت. او گاهی اظهار می‌داشت که بعد از وفات سید کاظم قائم موعود ظاهر می‌شود و بقیه به او اعتراض می‌کردند و نزد سید شکایت می‌کردند. او بعد از آن که در شیراز ایمان آورد به کرمان رفت و مورد مقاومت شدید حاج محمد کریم‌خان کرمانی قرار گرفت که در حق او گفته بود که ملا یوسف اردبیلی از لحاظ علم و فضل کمتر از ملا حسین نیست. او بعد از آن که در آذربایجان عده‌ای را به امر مبارک هدایت کرد، برای نصرت امر به اصحاب قلعه شیخ طبرسی پیوست و به شهادت رسید.

8- ملا مهدی خوبی از علمای معروف خوی و از حروف حیّ امر حضرت اعلی بود. پس از ایمان در نهایت شجاعت به اعلای امر قیام کرد. وقتی با کسی راجع به امرالله صحبت می‌کرد انتظار داشت تصدیق کند و الا مورد عتاب و خطاب قرار می‌داد. او بارها با ملا مهدی گندی در بیت مبارک در طهران به حضور جمال مبارک مشرف شده بود و نهایتاً به اصحاب قلعه پیوست و به شهادت رسید.

9- اقا سید حسین ترشیزی در سال 1265 قمری تحصیلات دینی خود را به پایان رساند و از مجتهدین مشهور شد. در حین مراجعت از عتبات به ایران با حاجی محمدتقی کرمانی همراه شد و او مرثده ظهور حضرت اعلی را به او داد و آقا سید حسین مؤمن شده. پس از ورود به طهران به جناب خال اعظم

ملاقات کرد و در سال 1266 در واقعه شهدای سبعة طهران همراه با جناب خال اعظم و حاجی محمدتقی کرمانی به شهادت رسید.

10- ملا مهدی کندی از علمای گند بادو برادرش به امر مبارک ایمان آوردند. او چندی به امر جمال مبارک در بیت ایشان به تعلیم خردسالان مشغول و مورد عنایت بود. بعد آوازه امر حضرت اعلی بلند شد و در همان سال اول موفق به تصدیق امر مبارک شد. دو برادرش ملا باقر در قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسیدند ولی میرزا اشرف زنده ماند و مدتی بعد از قلعه زنده بود. داستان او که یکی از هم‌شهریانش خواست با آوردن اسم فرزندش رحمن او را از ادامه مبارزه منصرف کند و او در جواب گفت محبت رحمن حقیقی بر محبت فرزندش رحمن پیشی گرفته در تاریخ نبیل مسطور است.

11- ملا باقر کندی با برادرش ملا مهدی از اوائل امر در طهران به عنایات جمال ابهی به فوز ایمان فائز شدند و در طهران به تعلیم و تربیت اولاد و فرزندان بزرگان مشغول بود و در واقعه قلعه طبرسی به شهادت رسیدند.

12- ملا عبدالخالق یزدی از علمای مشهور شیخیه و از شاگردان شیخ احمد احسائی بود. در مشهد به وعظ و خطابه مشغول بود و سبب ملاقات جناب احمد یزدی، مخاطب لوح احمد عربی، با یکی از معارف احباً و ایمان او شد. پسرش شیخ علی در واقعه طبرسی به شهادت رسید. اما خود او بعد از دریافت توقیع حضرت اعلی که ادعای قائمیت را در آن مطرح فرموده‌اند، اعراض کرد. جمال قدم در وصف او فرموده‌اند، "ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قیص باییت ظاهر اقبال نمود و عریضه‌ای معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بظهوره توعدون. بعد از قرائت صبیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طا به سبب او اعراض نمودند." (قاموس ایقان، ج 2، ص 1002)

13- ملا علی برقانی عموی حضرت طاهره است. او از شاگردان جناب شیخ احمد و از علمای مشهور شیخیه محسوب می‌شد که به کثرت عبادت معروف بود. او در اواخر شب بر می‌خاست و به دعا و مناجات می‌پرداخت و برای آن که به خواب نرود، زنجیری به گردن خود می‌نهاد که یک سر آن به سقف وصل بود. او به حضرت اعلی ایمان آورد و توقیعات به افتخارش نازل شد. در طی توقیعات مزبور او را به رعایت حکمت امر فرموده‌اند.

## چرا اجابت بعضی ادعیه ظاهر نشود

گاهی اوقات با دلی پر آرزو و امید و با اطمینان از اجابت دعا، به درگاه خدا می‌شتایم و با تضرع و زاری اجابت آمال خود را از حضرتش می‌طلبیم. زیرا حضرتش فرموده، "أدعونی استجب لکم". حضرت مسیح نیز می‌فرماید، "سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر که سؤال کند یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بگوید برای او گشوده خواهد شد. و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد. پس هر گاه شما که شیر هستید دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید چه قدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید." (انجیل متی، باب 7، آیات 7-11)

امّا، همان پدر، اگر پسرش از او سم بخواهد هرگز نخواهد داد. زیرا می‌داند که برای او مضرّ است. جمال قدم می‌فرماید، "ای نبیل بعضی عباد از حق سم قاتل طلب نموده و می‌نمایند و به گمان خود شهید فائق خواسته‌اند آیا رضیع اگر سم طلب نماید اعطای آن از بالغ جائز لا و نفسی و لویصیح و بیکی." (مائده آسمانی، ج 4، ص 89)

بنابراین، اعطاء هر آنچه که بندگان از خدا می‌خواهند جائز نیست، زیرا حکمت ایجاب نمی‌کند. البته نتیجه آن نیز معلوم است. جمال قدم در ادامه می‌فرماید، "چنانچه شنیده‌اید و مشاهده نموده‌اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حق جلّ شانه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد ..... و نفوس دیگر بعد ان وصلوا بما ارادوا بالمره از حق اعراض نمودند بعضی از آنان راجع و بعضی بکمال طغیان باقی ان ربّک هو العلیم الخبیر."

لذا، باید بعد از دعا به درگاه خدا امور را به حضرتش تفویض نمود تا هر آنچه که صلاح فرد است از سوی ارحم الراحمین ظاهر گردد. بدین لحاظ است که جمال قدم می‌فرماید، "مقصود آن که احبای الهی از تأخیر ما ارادوا من ربهم الکریم مکدر و محزون نباشند چه که آن منبع کرم و مخزن جود و مبدأ فیوضات لا نهاییه و مصدر عنایات غیر متناهیه لم یزل و لایزال معطی و باذل بوده و خواهد بود یشهد کلّ شیئ انّه هو العزیز الکریم." (مائده آسمانی، ج 4، ص 89)

گاهی اوقات ابداً آنچه که خواسته شده با نقشه‌های الهی موافق نیست. فرضاً دعا برای رفع تضییقات، آزادی مسجونین، شفای بیماران و بعضی موارد دیگر ممکن است با اراده الهیه موافق نباشد. زیرا حق فاعل مختار است و آنچه را که اراده فرموده و بهتر از آن ممکن نیست ظاهر می‌کند. جمال قدم

می‌فرمایند، "حقّ منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء برافراخته و به کلهه مبارکه احکم ما ارید ناطق. این بسی واضح است که حقّ جلّ کبریّاته فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهیه تفرّس نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حقّ تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته." (اقتدارات، ص 289)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله گلایه می‌فرمایند که چرا در مقابل آنچه که خلاف خواسته بندگان است آنها محزون مشاهده می‌شوند. یکی از اصول عرفان الهی اقرار به یفعل مایشائی خداوند است. با این حال در عمل راضی به آنچه که از سرپرده عظمت ظاهر می‌شود نیستیم. جمال ایهی می‌فرمایند، "یا علی، اگر به بصر حقیقت مشاهده نمائی حقّ را مسؤل بینی نه فاعل مختار. جمیع مقرّ و معترفند به کلهه مبارکه «لَا یُسئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» و همچنین به کلهه محکمه «یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ». مع ذلک اگر بر حسب ظاهر فی الجملة بر غیر اراده عباد امری ظاهر شود محزون مشاهده کردند. انشاءالله کلّ مؤید شوند بر تفکر در آنچه از قلم اعلی جاری و نازل شده که شاید مقصود را بیابند و به آن عمل نمایند. باید هر نفسی جهد نماید تا به کوثر رضا فائز شود. بگو ای اهل عالم، این وقت ثمین را از دست مدهید، در تدارک مافات جهد نمائید. اگر به اصغاء فائز شوند جمیع از پرتو انوار شمس حقیقت منور گردند. امروز روزی است بزرگ. طوبی لمن عرف و ویل لمن غفل." (آیات الهی، ج 2، ص 307)

از آن گذشته وقتی برای درمان بیماران صعب‌العلاج دعا می‌کنیم، انتظار داریم قطعاً شفای عاجل نصیب شود. ولی ممکن است اراده الهی بر ماندن آن فرد تعلق نگرفته باشد. از آن گذشته اگر قرار باشد جمیع بیماران بر اثر دعا درمان شوند دیگر کسی نخواهد مرد و این با حکمت الهی مباینست دارد. بدین لحاظ باید بعد از دعا به درگاه الهی امور را به او وا گذاشت تا آنچه را که صلاح می‌داند عمل نماید. این است معنای توکل و تفویض.